

نظریه ختم ولایت از منظر سید جلال‌الدین آشتیانی

اسحاق آسوده^۱

چکیده

ولایت حقیقتی کلی و صفتی الهی است که در تمامی مراتب عالم سریان دارد و به اعتبارات مختلف تقسیم می‌شود و بر مبنای همین اعتبارات متعدد دارای ختم و خاتم می‌شود، که غفلت از آن اعتبارات باعث بروز ابهام‌ها و تشویش‌های فراوانی در فهم و تفسیر کلام ابن‌عربی و پیروان او می‌شود.

سید جمال‌الدین آشتیانی در ساماندهی و تنقیح نظریه ختم ولایت، ایضاح کلام ابن‌عربی و گره‌گشایی از آن نقشی ارزنده دارد. وی با تسلط در مبانی حکمت و عرفان اسلامی، ضمن حفظ روحیه ولایتمداری و حریت علمی خود، کوشید چالشی‌ترین مبحث مکتب ابن‌عربی را به گونه‌ای تقریر و تبیین کند که تعارض آن با مبانی تشیع به حداقل ممکن برسد. وی ضمن نقد صریح آراء ابن‌عربی، بر آن است تا متشابهات کلام محیی‌الدین را به محک‌ماتش ارجاع دهد و اثبات نماید که ختم ولایت پس از نبی مکرم اسلام (ص) در مشکات فروزان حضرت امیرالمؤمنین (ع) رتبتاً و در وجود حضرت مهدی (عج) زماناً متجلی است.

در این مقاله می‌کوشیم پس از تعریف و تقسیم‌بندی مفهوم ولایت بر مبنای آثار آشتیانی، مصادیق ختم ولایت را بررسی کرده و نگرش وی در خصوص ولایت علوی، مهدوی و عیسوی را تبیین کنیم و تأثیر لحاظ نمودن اعتبارات در رفع تشویش از کلام ابن‌عربی را، در حد امکان نشان دهیم.

کلیدواژه‌ها: ولایت، ختم ولایت، خاتم الاولیاء، آشتیانی، ابن‌عربی.

۱ دانشجوی دکترای فلسفه دین و مسائل کلامی جدید دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اصفهان.

طرح مسئله

نظریه ختم ولایت در طول حیات عرفان اسلامی همواره به صورت جدی مطرح بوده است. حکیم ترمذی در کتاب *ختم الاولیاء* اولین بار رسماً بدان پرداخته است. پیش از وی پیرامون ولایت مباحث زیادی مطرح بوده اما درباره ختم ولایت و خاتم‌الاولیاء به صورت فنی و خاص بحث چندانی نشده بود. وی سیزدهمین پرسش از سلسله پرسش‌های عرفانی خود را به این امر اختصاص داد که چه کسی مستحق مقام خاتم‌الاولیاء است. ابن عربی در کتاب *فتوحات* پاسخ‌هایی را به این مسئله داد که نه تنها پس از آن واکنش‌های زیادی را برانگیخت، بلکه این بحث را به پر حاشیه‌ترین و چالشی‌ترین نظریات او مبدل ساخت.^۱

آشتیانی کوشیده ضمن تبیین این مسئله، پیرامون تشویش‌ها و گره‌های مطرح‌شده راه‌حل‌های ارائه کند. در ادامه معنا و مفهوم ولایت و ختم ولایت، مصادیق ختم ولایت، راز ابهام کلام ابن عربی و سهم آشتیانی در زدودن تشویش‌های ناشی از کلام ابن عربی را بررسی خواهیم کرد و نشان می‌دهیم چگونه آشتیانی توانسته است علاقمندی خود به مکتب ابن عربی و خصیصه ولایتمداری منحصر به فردش را جمع نماید؟

تعریف ولایت

ولایت، در لغت به معنای قرب، نصرت، محبت، محبوبیت، ربوبیت، نیابت، تولی، تدبیر، امارت، سلطنت، و تصرف است. این کلمه به کسر "واو" به معنی امارت، تولیت و سلطنت، و به فتح "واو" مترادف با محبت است. این واژه را گاه چنان عرشی تعبیر می‌کنند که جز خداوند لایق متصف شدن بدان نیست و گاه چنان فرشی تعبیر می‌کنند که همه ماسوا را فرا می‌گیرد و این به جهت ذو مراتب بودنش است. اما در جایگاهی رفیع حقیقتی کلی و صفتی الهی بوده که ثمره ذات حق است و خود عامل پیدایش و شکوفایی حقایق گیتی است. از حضرت احدیت تا انتهای عالم ملک و شهادت گستره جریان و سریان این ولایت کلیه است و همچون وجود در همه حقایق چه واجب و ممکن، و چه مجرد و مادی متجلی است؛

۱. ر.ک.: خواجوی، محمد، ۱۳۸۲، ترجمه فتوحات به ضمیمه رساله تذکره الاولیاء ترمذی.

« وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ^۱ » (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۸۶۵-۸۶۶)

به مقتضای این آیه مبارکه خداوند نسبت به ماسوا ولی است، اما اضافه خداوند به ماسوا اضافه مقولی نیست که بین دو طرف بتوان نسبتی منطقی متصور شد، بلکه از سنخ اضافه اشراقی است، به گونه‌ای که مضاف‌الیه داخل در اضافه است. چون رابطه ممکنات نسبت به حق تعالی همچون پرتوهای خورشیدند که گمان می‌شود، موجودیتی دارند. اما با اندکی دقت متوجه می‌شویم که نمود آنان به واسطه اشراق خورشید است و ظهوری جدای از مظهریت خورشید ندارند. (خواجوی، ۱۳۸۳، مقدمه مترجم، ص ۶۸)

از نظر استاد ولایت دارای مراتبی است تشکیکی و شامل مظاهری متعدد، که برخی وسیع‌تر و بعضی کامل‌ترند. اگر چه باطن ولایت تعین و نمودی ندارد و کنز مخفی است، اما به اعتبار ظهور در اسماء و صفات دارای دوائر فرضی متعدد و شبیه کرات است. با این تفاوت که در کرات حسی مرکز، محاط محیط خود است^۲، ولی در کرات روحانی مرکز، محیط بر محاط است. «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۸۶۴-۸۶۵)

بر این اساس ولایت چونان فلکی احاطه بر سایر امور دارد و کوچک‌ترین انقطاعی برایش تصور نمی‌شود و این یعنی بالندگی و حیات جاودانی حقیقت ولایت، برخلاف نبوت تشریحی و رسالت. در حقیقت می‌توان نبوت و رسالت را نیز شأنی از شئون ولایت دانست، بدین صورت که برای نبوت دو وجه قائل شد، جهت خلقی آن را رسالت و جهت حقی آن را ولایت نامید. ولایت در عرفان اسلامی به لحاظ معنایی با "تجلی اعظم" و "وجود منبسط" برابری می‌کند و همان صناعی است که پیونددهنده صانع به مصنوع است. ملا عبدالرزاق کاشانی در تعریف ولایت می‌فرماید "هی قیام العبد بالحق عند الفناء عن نفسه و ذلك بتولی الحق اياه حتى يبلغه غاية مقام القرب و التمکین". یعنی ولایت عبارت است از قیام عبد به وسیله حق تعالی هنگام فنای از خویش و این به واسطه عهده‌دار شدن امور وی توسط حق تعالی است تا

۱. شوری: ۲۸.

۲. بروج: ۲۱۰.

به نهایت مقام قرب و تمکین دست یابد. (کاشانی، ۱۴۱۳، ص ۷۹)

از تأمل در آیات نورانی قرآن کریم این گونه برداشت می شود که ولایت به سرپرستی و قیمومیتی اطلاق می شود که باعث نوعی تصرف و تدبیر گردد. بالاترین مرتبه این معنای ولایت در اختیار پروردگار است و سایر ولایات پرتوهایی از آن ولایت مطلقه هستند که به اذن او افاضه می شوند.

به علت نزاهت خداوند سبحان از آمیختگی و مجانست با بندگان، خلفا و اولیایی به اراده و مشیت او، متصرف و متولی امور بندگانند که اطاعت ایشان در طول متابعت خالق یکتاست؛ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۱» این آیه شریفه ولایت الهی را در انحصار خداوند بلندمرتبه، پیامبر عظیم الشان و اوصیای طاهرین می داند.

۲. مقایسه حقیقت ولایت و حقیقت وجود

عده ای از متفکران اسلامی میان حقیقت ولایت و حقیقت وجود مشابهت هایی ذکر می کنند و خصوصیات هر یک را قابل تطبیق بر دیگری می دانند. از جمله آقا محمدرضا قمشه ای در رساله وزین الولایه که شرح پاره ای آراء محی الدین در فص شیخی فصوص پیرامون ولایت و ختم آن است، مقایسه ای میان این دو حقیقت مطرح کرده و معتقد است همان گونه که وجود دارای درجات متفاوتی به کمال و نقص و شدت و ضعف است، ولایت نیز بر درجات مختلف به نحو تشکیک حمل می شود. همان طور که وجود هرگاه میل به جانب عدم داشته باشد از اوصاف کمالی اش کاسته می شود و اسم وجود از وی برداشته می شود، ولایت نیز در مراتب نازله و انتهایی اش، حکم ولایت را فاقد می شود. لذا به تیرگی ها و ظلمانیات نتوان اولیاء خطاب کرد، چنان که بر سنگ ها و کلوخ ها و کافران نشاید. (قمشه ای، ۱۳۷۸، ص ۱۲۴)؛ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ^۲»

۱. مانده: ۵۵.

۲. بقره: ۲۵۷.

آشتیانی هم با الهام از این مقایسه، معتقد است همچنان که وجود در مقام تنزل و اتصاف به صفات امکانی به مرتبه پایینی می‌رسد و اوصاف کمالی خود را از دست می‌دهد، به نحوی که از آمیختگی با امکان و امتزاج با امور عدمی و مادیات، علم و اراده و قدرت و کلام و سایر اوصاف کمالی را فاقد می‌شود و بعد از رستن از ماده و دریافت کمالات جوهری و اشتداد وجودی، اوصاف کمالی خود را که از همنشینی با نقایص از دست داده بود، واجد می‌شود، حقیقت ولایت نیز چه در قوس نزول و چه در قوس صعود همین احکام را داراست و قبول می‌کند. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۸۶۶)

به عبارت دیگر، همان‌طور که وجود در تنزل به مرتبه‌ای می‌رسد که اوصافش از بین می‌رود و اسم و رسم وی از آن سلب می‌گردد، به طوری که اطلاقش بر امور انقطاع‌پذیر مانند کم متصل و کم منفصل و حرکات و هیولا از روی مسامحه می‌شود، ولایت نیز آن سان که فرود می‌آید و به آخرین درجات نازل می‌رسد، احکامش زائل می‌شود و مجدداً در سیر صعودی اسم و رسم سلب شده‌اش را باز می‌یابد.

۳. تقسیم‌بندی ولایت

ولایت، بر مبنای اعتبارات متعدد و به علت گستردگی و وسعت معنایی آن، باید تقسیم بندی شود. این اصلی است که به اعتقاد آشتیانی غفلت از آن به ابهام در شناخت حقیقت ولایت، ختم ولایت و مصادیق آن می‌انجامد. به نظر آشتیانی وجود تعارض در کلام شیخ و پیروان وی دلایل گوناگونی دارد، اما یکی از عمده‌ترین عوامل آن عدم توجه به اعتبارات مختلف و جایگاه بحث است. مثلاً ولایت اوصیاء طاهرین به اعتباری شمسیه و به اعتباری دیگر قمریه است و این به نوع نگاه محقق بستگی دارد. لذا شخص ناظر باید در متون اهل عرفان بین این اصطلاحات فرق بگذارد. (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۶۰)

در آثار آشتیانی تقسیم‌بندی‌های مختلفی در خصوص ولایت وجود دارد که چه بسا برخی از این تقسیم‌بندی‌ها واقعاً مورد پذیرش وی نبوده و صرفاً جهت حل مسئله و تحقیق در نظریه ختم ولایت بدان متوسل شده است.

نکته دیگر این‌که شاید این تقسیم‌بندی‌ها در نظام معرفتی ابن‌عربی به این شفافیت و نظام‌مندی ترسیم نشده باشد، اما کوشش شارحان خصوصاً آنانی که تمایل بیشتری به اهل

عترت دارند، معطوف به آن است که ضمن ارائه تقریراتی غیرمعارض با آراء شیخ و سازگار با مبانی او، حریم و منزلت صاحبان واقعی ولایت نیز محفوظ بماند. همان‌گونه که ذکر شد ولایت مأخوذ از ولی به معنای قرب بوده و به دو معنا کاربرد دارد. یکی قرب الهی به اشیاء است، چنانچه قرآن نیز بدان اشاره دارد: «هو معکم اینما کنتم»؛ دیگری قرب بنده به حق تعالی در کمالات و اخلاق. اولی عام و فراگیر است و همگان را در بر می‌گیرد. اما دومی به بندگان مؤمنی تعلق دارد که قلوبشان از انوار رحمانی روشن گشته است و معنای مورد نظر ولایت که به دو نوع عامه و خاصه تقسیم می‌شود، همین است.

۱.۳. ولایت عامه

ولایت عامه به این معناست که بنده به پروردگار تقرب جوید و در مراتب سیر و سلوک بدان درجه از رشد و کمال دست یابد که به مقام قرب نوافل و قرب فرایض منتهی شود و صاحب آن فانی در حق و باقی به او شود. آشتیانی این مقام را شامل حال اولیاء واصل و انبیاء مرسل می‌داند و وجه عامه بودن آن را در مقابل ولایت خاصه محمدی می‌شمارد. (همو، ۱۳۸۰، ص ۹۰۲-۹۰۳)

منتهی درجه آن قاب قوسین بوده و مظهر این چنین ولایتی حضرت آدم (ع) است، همو که مظهریت تامه عقل اول را داراست و خداوند در شأن وی فرموده: «ونفخت فیہ من روحی»^۲ و خاتم چنین ولایتی حضرت عیسی بن مریم (ع) است. «إن مثل عیسی عند الله کمثل آدم»^۳ در شرح احوال صاحبان این نوع ولایت ذکر دو نکته ضروری است؛ اول اینکه فنای در حق و بقای به او برای ایشان به صورت حال است، نه مقام؛ و دوم اینکه ولایت ایشان همگی از پرتوها و اشعه‌های ولایت نورانی احمدی است.

۱. حدید: ۴.

۲. حجر: ۲۹.

۳. آل عمران: ۵۹.

۲.۳. ولایت خاصه

ولایت خاصه مختص حقیقت محمدیه و اوصیاء طاهرین او و بهره‌مندان از این چشمه جوشان الهی است که ویژگی‌های بشری را از خود دور ساخته و از مقام جبروت فراتر رفته و به عالم لاهوت وارد شده‌اند. این نوع ولایت به دو نوع تقسیم می‌شود، یکی مطلقه و دیگری مقیده.

۳.۳. ولایت مطلقه و مقیده

ولایت اگر مطلق از حدود و قیود لحاظ شود و در آن جامعیت همه اقسام ولایت مد نظر قرار گیرد به گونه‌ای که واجد همه تجلیات ذاتی و حائز ظهورات تمامی اسماء و صفات باشد به آن ولایت مطلقه گویند. (همو، ۱۳۸۰، ص ۹۰۴)

صاحبان این مرتبه والا فانی در حق‌اند، به گونه‌ای که حق تعالی به اسماء ذاتی در او متجلی شود و این وصف برای او مقام بوده و مظهر تجلی ذاتی خداوند می‌گردد. ابتدای مقام آن، نهایت سیر و درجه پیامبران اولوالعزم است که همان نهایت مقام قاب قوسین بوده تا به او ادنی برسد. واجد این مقام نزد اهل معرفت صاحب ولایت کبری و ریاست مطلقه است و باید به مظهریت تجلی ذاتی نایل آمده باشد و آشکار است که حائز چنین شرایط پیرارجی تنها وجود حضرت محمد مصطفی و سلاله طاهرین اوست. (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۵۶-۱۶۴)

اینان ریاست کلی و تامه بر همه تعینات وجودی را دارند و حسنات و فضائل ایشان بی‌نهایت است که ظهور آن در ختم ولایت همانند ظهور آن در ختم نبوت، سبب اجتماع کلیه اوصاف جمال و جلال در او می‌گردد.

این ولایت اگر مقید به اسمی از اسماء الهی یا حدی از حدود تجلیات ذاتی باشد از آن تعبیر به ولایت مقیده محمدیه می‌نمایند. مرتبه آن فناء در حق به صورت صفاتی است و نه ذاتی و اگر به صورت ذاتی باشد، در شکل حال است و نه مقام. اگر شیخ محیی‌الدین بنخواهد خود را خاتم ولایت بخواند، می‌توان در این گروه او را جای داد که به یک معنا به امت محمد(ص) اختصاص دارد. (همو، ۱۳۸۰، ص ۸۹۳-۸۹۴)

۴.۳. برداشتی دیگر از ولایت مطلقه و مقیده

به اعتقاد آشتیانی ولایت مطلقه و مقیده که از اقسام ولایت خاصه است را می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز تبیین نمود. ایشان با یادآوری این نکته که ولایت مطلقه، پیراسته از حدود و

قیود در نظر گرفته می‌شود و به اعتبار اطلاق در بردارنده همه اسماء و صفات کلی و جزیی بوده و مظهریت همه صفات و تجلیات را داراست که به خاطر گستردگی‌اش همه شئون و مراتب را زیر سایه خود دارد، تصریح می‌کند که این حقیقت مطلقه همان اسم اعظم الهی است که در اسماء جزیی و کلی و اعیان ثابتة متجلی است. تعیین نخستینی که در قوس نزول، به اعتبار، ظهور خلقی به خود می‌گیرد، تعیین عقلی و ظهور به صورت عقل اول است. عقل اول تمام حقیقت او نبوده و حسنه‌ای از حسنات اوست. لذا حقیقت عقل نمی‌تواند مظهریت همه اسماء را داشته باشد.

حال همین ولایت مطلقه به اعتبار روح جزئی و تعلق به بدن شخصی و ظهور در نشئه مادی به وجودی خاص، متصف به ولایت مقیده جزیی می‌شود. اگر چه این روح متعلق به بدن جزیی و مشخص است، لکن متصل و متحد به مقام کینونیت الهی و ربوبی ولایت کلیه اوست. می‌توان گفت ولایت به اعتبار آنکه صفتی از صفات الهی است مطلق بوده و به اعتبار استناد به ولی مقیده می‌شود. در این صورت مقید قائم به مطلق و مطلق مقوم مقید است.

همان‌طور که از تأمل در آراء مختلف آشتیانی برمی‌آید، این نحوه تعریف و تقریر بیشتر مورد پذیرش ایشان است، چرا که به نظر می‌رسد در حالت پیش، بیشتر کمک به حل ابهامات نظریه ختم ولایت شیخ بر ممشای طریقی او مدنظر بوده، تا رأی و دغدغه واقعی جناب آشتیانی؛ و چه بسا از روی تسامح و تساهل آن را پذیرفته است.

اما در این تقریر ولایت خاصه حضرت ختمی مرتبت و آل او به دو صورت لحاظ می‌گردد. یا به صورت مطلق به اعتبار تجلی و ظهور کلی حقیقت ولایت در روح اعظم و عقل اول و یا به ملاحظه تعلق آن حقیقت به بدن جزیی و ظهور شخصی در عالم زمان و مکان. اولی را ولایت مطلقه محمدیه و دومی را ولایت مقیده محمدیه می‌نامند. اگر ولایت مقیده در معنای دوم را بدین صورت که بیان شد اعتبار کنیم، می‌توان تعریف پیشین از ولایت مقیده را ولایت امیه محمدیه قلمداد نمود که خاتم آن کسی است که افضل از ایشان در امت اسلامی نباشد اگر چه اوصیاء محمدیین افضل از او باشند. (همان، ۱۳۸۰، ص ۹۰۰-۹۰۱)

۵.۳. ولایت شمسیه، قمریه، نجمیه

ولایت را به اعتبارات مختلف نام‌های دیگر نیز نهاده‌اند. لذا گاهی به مرتبه برترین ولایت

که بدون قید و بند لحاظ می‌شود و همه اقسام آن را به صورت جامع در بر می‌گیرد، ولایت شمسیه می‌گویند، که همان ولایت مطلقه محمدیه است. اما اگر مقید به اسمی از اسماء الهی و حدی از حدود تجلی ذاتی باشد، آن را قمریه می‌نامند که معادل ولایت مقیده محمدیه است. (همان، ص ۹۰۴)

اگر ولایت متعلق به حضرت خاتم را شمسیه و ولایت موجود نزد وارثان احوال او را قمریه بدانیم، ولایت ارباب عرفان در امت او نجمیه است. اما اگر ولایت معصومین را شمسیه بخوانیم ولایت اولیای امت محمدی (ص) قمریه یا نجمیه است. (همو، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰)

۴. حقیقت ولایت و حقیقت محمدیه

ولایت از ولی گرفته شده که از اسامی خداوند است. به مقتضای کریمه «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۱ اسم ولی باطن اسم الله است و ولایت پوشیده‌تر از الوهیت. بر اساس مبانی اهل معرفت هیچ کدام از اسامی خداوند متعال بدون مظهر نیست. لذا اسم ولی نیز مظهر دارد، با این توضیح که بین ظاهر و باطن تمایزی ذاتی نیست. ظاهر عین باطن و باطن عین ظاهر است. در وجود یگانه اند و تفاوتشان به اعتبار و تمایز عقلی است. حقیقت محمدیه اولین تعین و نخستین مظهر اسم الله و بلکه عین اسم جامع الله است. چون اهل معرفت تأکید دارند که حقیقت انسان کامل محاذی مرتبه الوهیت است. این حقیقت تامه بعد از نزول در مراتب غیب و شهادت به مقتضای هر مرتبه‌ای ظاهر می‌شود. (همو، ۱۳۸۰، ص ۲۱۹)

با توجه به اینکه معنای ولایت به قرب بر می‌گردد و با توجه به اینکه حقیقت احمدی ولی به حق و حاکم مطلق در قرب و ولایت است و به علت قرابت خاص خود با حق تعالی و مظهریت اسم الله، جامعیت اسماء را دارد، لذا می‌توان نتیجه گرفت که ظهور اصلی ولایت همان ظهور حقیقت محمدیه است که در هر مرتبه‌ای متناسب با ویژگی‌های آن، متجلی می‌شود.

آشتیانی به دنبال ذکر مراتب و تعینات که شامل "تعین اول" یا "مقام او اذنی" یا "فیض

أقدس" است و تعیین ثانی که "مقام قاب قوسین" یا "اسماء و صفات" نامیده می‌شود و به تبع آن عوالم عقول و مثال و شهادت، تصریح می‌کند که هیچ یک از این مراتب و تعینات مظهر تفصیلی وجود حق و اسماء و صفات حق نیستند، بلکه امر الهی اقتضای صورت معتدلی را دارد که نه وحدت ذاتی در آن غالب باشد و نه کثرت امکانی بر آن مسلط. و آن جز حقیقت محمدیه نیست که در کمال اعتدال و نهایت استقامت است. (همان، ۱۳۸۰، ص ۲۲۰-۲۲۱)

در مرتبه اسماء و صفات الهی با انباء از غیب و رفع تخصیص در قالب حقیقت اسم اعظم، در عالم ارواح به واسطه روح محمدی (ص) و در مرتبه شهادت نیز به صورت پیامبری از آدم ابوالبشر تا خاتم خیرالبشر جلوه‌گری می‌کند. لذا در این عالم حقیقت محمدی یا به وصف نبوت مطلقه و یا به صورت ولایت کلیه ظهور می‌یابد و به مصداق «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» در هر زمان در مظهري از مظاهر خویش ظاهر می‌شود.

از آنجا که نبوت ظهور ولایت بوده و گستردگی دایره نبوت حاکی از وسعت حیطه ولایت است، لذا همچنان که نبوت مطلقه از آن حضرت ختمی مرتبت است، ولایت مطلقه نیز به آن وجود نورانی تعلق دارد. نبوت همه پیامبران از مراتب و اجزای نبوت احمدی است. رسول اکرم می‌فرماید: «آدم و من دونه تحت لوائی». (ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۲۱۴)

به اعتقاد آشتیانی این حقیقت الهی جامع همه نبوت‌ها و ولایت‌ها و مبدأ خیرات و حسنات است و همه شرایع در پرتو آن خورشید عالم تاب به یک وجود موجودند" صرف الشی لایتنی و لا یتکرر و بسیط الحقیقه کل الاشیاء" و تفاوت مبنایی در ادیان راه ندارد و تغایر ذاتی در محتوای رسالتشان مشاهده نمی‌شود؛ «لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» اگر چه به واسطه جایگاه‌ها و مراتب، ظهورات متنوعی دارند و برخی تقدم بالشرف بر دیگری دارند «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۳. لذا قطبی که مدار حقیقت عالم و مرکز وجود است

۱. الرحمن : ۲۹.

۲. بقره : ۲۸۵.

۳. بقره : ۲۵۳.

یک حقیقت وسیع اطلاقی است که به اعتبار ذات واحد بوده و به اعتبار ظهور در کثرات متعدد است. حقیقتی که به فرموده آشتیانی همان کلمه طیه الهی بوده که اصلش ثابت و فرعش در آسمان اطلاق است و مراد از شجره مبارکه زیتونه‌ای که نه شرقی و نه غربی و دارای درجات، مقامات، فروعات و ظهورات متعدد است همین حقیقت است که در نهایت اعتدال و استقامت است و گرایشی به جانب شرق و غرب ندارد. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۹۰۴-۹۰۵)

۵. حقیقت محمدیه و اولیاء محمدیین

از آنجا که آشتیانی معتقد است تجلی حقیقت محمدیه در اولیاء طاهرین غیر از انبیاء صالحین است، لذا بخش مستقلی را به بیان ارتباط حقیقت محمدیه و اولیاء معصومین اختصاص می‌دهیم. ایشان بر این باورند که تجلی در اولیاء محمدیین به تمام اسماء و صفات است و ائمه هدی همانند حضرت خاتم مظهر تجلی ذاتی حق‌اند و نه تجلی اسمائی و صفاتی. اینان متصل به همان منبع و مأخذی هستند که حضرت رسول متعلق بدان است و همگی نور و حقیقتی واحدند. (همان، ۱۳۸۰، ص ۷۳۳-۷۳۴)

بعد از اتمام دایره نبوت تشریحی، رابطه بشری ولایت حضرت ختمی مرتبت به اولیای مطهرش انتقال می‌یابد و هیچ‌گاه زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند تا ترتیب مراتب وجودی محفوظ بماند. پس چون ولی از اسامی دائمی حق تعالی است و انقطاعی در آن راه ندارد، لذا ولایت بعد از پیامبر منتقل به وارثان علم او می‌شود. به اعتقاد استاد آشتیانی عواملی چون تکمیل بعثت، بیان حقایق الهی به نحو تام و تمام، بسط بساط عدالت و نابودی ریشه ظلم و جور از جمله عواملی است که باعث تجلی آن حقیقت مقدس در اولیاء الهی می‌شود.

با اینکه مقام ختمی مرتبت خود صاحب تمامی ولایات و کمالات است لذا ولایتش از مسیر اولیایی امتداد و تحقق تام می‌یابد که بیشترین تناسب و قرابت را با آن وجود نورانی دارند و عقل و نقل بر این موضوع تأکید دارند که علی (ع) و سلاله پاکش (علیهم السلام) شایسته‌ترین‌ها به پوشیدن خلعت ولایت‌اند.

رسول خدا فرمود: " خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق الله آدم باربعة الف عام،

فلما خلق الله آدم ، ركب ذلك النور فی صلبه فلم یزل شیئاً واحداً حتی افترقنا فی صلب عبد

المطلب ، ففی النبوة و فی علی الوصیة ". (قندوزی، بی‌تا، ص ۱۸-۱۹)

از رسول اکرم روایت شده که فرمود: من و علی از یک نور و حقیقت آفریده شدیم، چهار هزار سال قبل از آنکه خداوند آدم را بیافریند. چون خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب وی قرار داد و پیوسته این نور در اصلاب گذشته یگانه بود تا آنکه در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. پس در من نبوت و در علی (ع) وصایت قرار گرفت.

در جایی دیگر از ایشان نقل شده که فرمودند: «خلقت أنا و علی من نور واحد نسیح الله یمنه العرش قبل أن یخلق الله آدم بالفی عام» (ابن شهر آشوب، ج ۱ ص ۲۷)

از تدبر در این احادیث و امثال آن آشکار می شود که اولاً حقیقت محمدی و علوی حقیقتی واحدند که در عالم شهادت از هم جدا و به دو جلوه ظاهر شدند و ثانیاً سایر ائمه از اتحاد نوری با مولی الموحدین و حضرت ختمی مرتبت برخوردارند تا اینکه ولایت ایشان به خاتمشان و قائمشان خاتمه یابد.

حضرت رسول اعظم (ص) با اینکه خود صاحب تمامی این ولایات است، چون به کسوت نبوت در این عالم ظاهر می شود همین عامل، مانع ظهور جنبه ولایت وی به صورت تفصیلی می گردد، لذا ولایتش به صورت تام و تمام در قالب اولیای پاک امتش، تحقق می یابد. البته این تحقق ولایت توسط اولیای طاهرین نقصانی را متوجه مقام ولایت و رسالت حضرت ختمی مرتبت نمی کند و سبب در انزال و انباء حقایق عرشی وارد نمی شود. چرا که خاتم الانبیاء آنچه را برای تکمیل بعثت و تضمین سعادت بندگان لازم بوده به صورت کامل هم به صورت اجمالی و هم به صورت تفصیلی ابلاغ فرموده است. لکن در گوش مبارک ولی خود کلمه ای فرمود که فتح باب معارف و حقایق آسمانی تا روز قیامت باشد و هریک از این اولیای الهی واسطه این فیض مقدس هستند.

بنابراین حقیقت احمدی در هر زمان در مظهري از مظاهر متجلی می شود تا به تمامی اوصاف در خاتم ولایت محمدیه جلوه گری کند و به قائمشان این دایره تکمیل گردد. ایشان نور و حقیقتی واحدند و اختلافشان در ظهور اوصافشان است. "اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد" (مجلسی، ۱۳۸۸، ج ۲۶، ص ۱۶) پس این حقیقت عرشی زمانی ردای نبوت بر تن می کند و گاهی نیز خلعت ولایت می پوشد.

به اعتقاد آشتیانی دایره ولایت و خلافت کلیه محمدیه مشتمل بر دوایر و افلاک جزیی و خاص است. آن افلاک جزیی و خاص حقیقت انبیاء هستند. اما ولایت حقیقت ختمیه و اولیاء

محمدیه ولایتی عام و گسترده است که به واسطه دارا بودن مقام هدایت کل، به حسب تکوین و تشریح رحمة للعالمین است. بنابراین آشتیانی ولایت اولیاء محمدیین را در ردیف ولایت احمدی می‌شمارد که اعتقاد به آن سبب نجات و انکار آن موجب حبط اعمال می‌شود و انکار چنین حقیقتی اعراض از مقام نبوت نبوی و به تبع آن دور ماندن از توحید واقعی است. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۷۴۴-۷۴۵)

۶. ختم و خاتم

به نظر عرفا همان‌طور که ابتدای ظهور به ولایت بوده است نهایت و خاتمه آن هم بدوست. «کما بدأکم تعدون» ابن عربی در پاسخ به سؤال ۱۵ حکیم ترمذی که از سبب و معنای خاتم می‌پرسد، استدلال می‌کند که چون جهان دارای آغاز و انجامی است، پس هر چه در آن است نیز محکوم به همین حکم است. ولایت نیز دارای ابتدا و انتهای است و همچنان‌که آغاز نبوت به حضرت آدم (ع) بود و پایان آن به حضرت ختم‌المرسلین، ولایت عامه نیز آغاز و انجامی داشته و دارد. از طرفی در تفاوت بین ولایت و نبوت ذکر شد که در نبوت انقطاع راه دارد و دارای پایان است، در حالی که در ولایت از وقفه و انقطاع خبری نیست. اولی امری گذرا و پایان‌پذیر است و دومی دائمی و برقرار.

برخی این دو بیان را متناقض می‌دانند و بر شیخ خرده می‌گیرند که ولایت بالاخره انقطاع و ختم دارد یا ندارد. اگر دارد پس تفاوتش با نبوت که خود بدان قائل‌اید از بین می‌رود و اگر انقطاع‌پذیر نیست، پس با این عبارات صریح و شبه‌فلسفی چه کنیم؟ اگر کسی در دفاع از شیخ بگوید ولایت الهی پایان ندارد، لکن ولایت بشری پایان‌پذیر است گرفتار تناقض دیگری شده است. چرا که ولایت بشری، تجلی ولایت الهی است و ولایت الهی در قالب ولایت بشری ظهور می‌کند. ولی از اسماء الهی است و هر اسمی از اسماء الله مقتضی وجود مظاهر است. (همتی، ۱۳۷۹، ۲۹-۳۰)

در پاسخ به این اشکال باید خاطر نشان کرد که ختام در کلام شیخ لزوماً به معنای انتهای

زمانی نیست و در آن معنای کمال و واجدیت نهفته است و کمال مقام سبب خاتمیت است. (خواجوی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۸)

اگر ولایت را همچون دایره‌ای به صورت دو قوس تصور کنیم این ابتدا و انتها به معنی آغاز نزول و پایان صعود تلقی می‌شود. یعنی پس از قوس نزولی در مسیر قوس صعودی امتداد می‌یابد و خاتم ولایت این دایره را تکمیل می‌کند. چرا که کمال دایره در نقطه اخیر آن است. دو سر خط حلقه هستی به حقیقت به هم تو پیوستی مراد از خاتم کسی است که به نهایت کمال نائل آمده و جامع تمامی مقامات گردیده است. این اصطلاح هم در مورد نبوت و هم در مورد ولایت کاربرد داشته است. خاتم نبوت کسی است که پروردگار نبوت را با او به پایان برده و آن وجود مقدس رسول الله می‌باشد. «وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ». اما خاتمیت رسول تنها به معنای پایان بخشیدن به دوران نبوت و رسالت نیست. بلکه ایشان جامع مراتب انبیای گذشته نیز هستند.

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست خاتم ولایت نیز همان‌طور که ملا عبدالرزاق کاشانی می‌گوید، به کسی اطلاق می‌شود که صلاح دین و آخرت توسط او به نهایت کمال رسیده و نظام جهان به مرگ او مختل می‌شود. (کاشانی، ۱۴۱۳، ص ۱۷۸) که این ختم و خاتمیت به معنای پایان بخشیدن و اتمام آن نیست، بلکه نوعی جامعیت و ذومراتب بودن در آن نهفته است. ولایتی که جنبه حقانی نبوت است و انقطاعی در او راه ندارد بی‌شک مظهري خواهد داشت و البته برای چنین ولایتی ختمی و خاتمی خواهد بود. وی می‌افزاید: "الخاتم هو الذي قاطع المقامات باسرها و بلغ نهاية الكمال و بهذا المعنى يتعدد و يتكثر". (همان) خاتم کسی است که مقامات را جملگی طی می‌کند و به نهایت کمال می‌رسد و به این معنا البته متعدد و متکثر می‌شود. همان‌گونه که وی نیز اشاره دارد مقامات دارای مراتب مختلف هستند و می‌توان برای هر مرتبه‌ای خاتمی تصور کرد و راز ناهمخوانی‌ها و پرکندگی‌ها و اضطراب‌های عرفا در بیان مصادیق خاتم از اینجا هویدا می‌شود.

۷. ختم ولایت و خاتم الاولیاء

به نظر آشتیانی اگرچه حضرت خاتم الانبیاء به اعتبار باطن وجود عین اسم اعظم است، اما ظهور اسم اعظم با همه مراتب و شئون که موجب ظهور و تجلی حق تعالی به تمامی اسماء و صفات است از مشکاه حضرت خاتم الاولیاء میسر است و این مقام اختصاصی اوست. او واسطه بین انبیاء و حق است و ظهور عقول طولی و عرضی و ملائکه روحانی و جسمانی به واسطه آن حقیقت تابناک است. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۸۹۱-۸۹۲)

این حقیقت الهی به علت اتحاد با اسم اعظم متصل به همان خزانه‌ای است که حضرت مصطفی به آن راه دارد. لذا ولایتش مطلق از قیود خاص او و مأخوذ از حق تعالی است بدون وساطت احدی از اولیاء. گرچه این مقام برای اویه نحو وراثت باشد. (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۶۱-۱۶۲)

ابن عربی پیرامون ویژگی خاص خاتم الاولیاء جمله مشهوری دارد:

" فالمرسلون من کونهم اولیاء لا یرون ما ذکرناه الا من مشکوة خاتم الاولیاء، فکیف من دونهم من الاولیاء؟" (خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۱). یعنی در حالی که ارباب رسالت با وجود جمال ولایت و کمال جلالت جز از مشکوة خاتم ولایت نظاره حق نمی‌کنند، سایر اولیا به طریق اولی از این چشمه می‌نوشند و کسب فیض می‌کنند.

پس همچنانکه تحقق عقلانی و وجود جبروتی و برزخی حضرت رسول (ص) متأخر از جنبه دنیوی وی است، خاتم الاولیاء نیز به وجودی نوری و عقلانی قبل از نزول فیض در عالم خلق و شهادت تحقق دارند. لذا می‌توان از زبان خاتم الاولیا گفت: "کنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین"، چنانکه از لسان خاتم الانبیاء نقل شده است که: "کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین". (ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۸۳) و همچنانکه خاتم الانبیا جامع تمامی علوم پیامبران گذشته است و جملگی از وجود او کسب فیض می‌کنند، در مورد خاتم الاولیا نیز این قضیه صادق است و او واجد علم همه اولیاء الهی است و همگی از مشرب تام ولی خاتم کسب فیض می‌کنند.

آقا محمدرضا قمشه‌ای در رساله الولاية اظهار می‌دارد: مراد از خاتم الاولیاء این نیست که بعد از او هیچ ولی ظاهر نگردد، بلکه منظور آن است که بالاترین مراتب ولایت و آخرین درجات قرب الی‌الله را حائز است، به گونه‌ای که نزدیک‌تر از او به خداوند متعال احدی نباشد. (قمشه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴)

حال با توجه به این مقدمات و با عنایت به اینکه در اتحاد وجودی حقیقت محمدی و حقیقت علوی روایات متواتر صادر گردیده و با احتساب این حقیقت که نبوت انبیاء مانع از ظهور ولایتشان شد و یادآوری این معنا که در ولایت انقطاع راه ندارد، اثبات می‌شود گردد، که امیرالمومنین و اولاد طاهرینش اولی به خلافت و ولایت رسول و هدایت این کشتی نجات‌اند. اعتقاد آشتیانی صراحتاً در این مقام این است که مرتبه ختمیت ولایت متعلق به حضرت امیر(ع) به لحاظ رتبه و حضرت حجت (عج) به لحاظ زمانی است و سایر ولایات از جمله ولایت عیسوی و یا اولیاء غیر محمدین پرتوی از ولایت احمدی و علوی است. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۸۹۵)

۸. ولایت عیسی مسیح (ع)

همچنان‌که نبوت حضرت ختمی مرتبت که جهت خلقی اوست خاتم نبوت‌هاست، ولایتش یعنی وجهه حقی او خاتم ولایات انبیای قبل از خود است و دیگر پیامبری ظاهر نمی‌شود. چرا که پیامبری‌اش واجد همه مراتب نبوت‌ها و ولایات است. وجود نورانی حضرت رسول اکرم و اولاد طاهرینش متحد به ذات و مختلف به اعتبارند. لذا نزدیکی نبوت حضرت عیسی بن مریم (ع) با نبی اعظم دلیلی بر اولویت ولایت عیسوی بر ولایت علوی نیست. (همان، ۱۳۸۰، پاورقی ۹۱۶) بنابراین همان‌گونه که آشتیانی تصریح می‌کند عیسی پرتوی از فروغ نور ولایت آل رسول است و خاتمیت مطلقه شأن این انوار تابناک است.

آشتیانی با توجه به عبارت ابن عربی خاتمیت اطلاق را از عیسی (ع) نفی می‌کند. به گفته ابن عربی ختم ولایت شأن کسی است که متحقق به اسم اعظم باشد و بر اهل فن پوشیده نیست که این مقام از آن کسی است که واسطه بین ظهور حضرت واحدیت و اسماء کلی و جزئی و اعیان ثابته باشد. اگر پیامبران گذشته به این درجه نایل آمده بودند و حصول کثرت اسمایی و صفاتی معلول ظهور و تجلی آنان بود، به جرأت مقام خاتمیت را احراز کرده بودند. بنابراین تحقق به اسم اعظم و تجلی در همه مظاهر، از ویژگی‌های صاحبان ارث احمدی است.

آشتیانی معتقد است که حضرت عیسی (ع) اولاً مظهر برخی از اسماء است و از مظهریت اسم اعظم که لازمه خاتمیت مطلقه است بی‌نصیب است. ثانیاً جهت روحانیت او بر سایر

جهات غلبه دارد و از اعتدال و استقامت خاص حقیقت محمدی بی بهره بوده و اسماء تنزیهی بر عین ثابت او رجحان دارد و ثالثاً به مقام صحو ثانی و وجود حقانی علی الاطلاق واصل نگردیده است. لذا ولایت عامه غیر محمدی به وجود ایشان ختم شده است.

ابن عربی در فتوحات می گوید:

"ثم ان عیسی اذا نزل الى الارض فی آخرالزمان اعطاه ختم الولاية الكبرى من آدم الى آخر نبی تشریفاً لمحمد (ص) حیث لم یختم الله الولاية العامه فی کل امه الا برسول تابع اياه (ص) وحينئذ فله ختم دوره الملك و ختم الولاية العامه فهو من الخواتم فی العالم و اما خاتم الولاية المحمديه و هو الختم الخاص لولاية امه محمد الظاهره فیدخل فی حکم ختميته عیسی و غیره کالیاس والخضر(عليهم السلام) و کل ولی لله تعالی من ظاهر الامه، فعیسی (ع) و ان کان ختماً فهو مختوم تحت هذا الخاتم المحمدي و علمت حدیث هذا الخاتم المحمدي بفاس من بلاد المغرب سنه اربع و تسعين و خمس مائة عرفنی به الحق و اعطانی علامته..." (ابن عربی، بی تا، ج ۳، ص ۵۱۴)

آشتیانی این عبارات ابن عربی را شاهی بر خاتمیت ولایت عامه حضرت مسیح از نگاه ابن عربی می داند و بر این باور است که هر جا وی از عیسی (ع) سخنی به میان آورده، مرادش خاتم ولایت عامه است و نه ختم ولایت خاصه که میراث پیامبر اعظم است و با توجه به صراحت کلام ابن عربی تفاسیر امثال قیصری، جامی و جندی را در این باب اشتباه می شمارد. (آشتیانی، ۱۳۷۵، ص ۶۳-۶۴) بنابراین عیسی (ع) خاتم ولایت عامه انبیا پیش از خود است و هر جا ابن عربی از عیسی مسیح تعبیر به خاتم ولایت مطلقه می کند، مراد از اطلاق، عموم است.

ابن عربی در پاسخ به سؤال سیزدهم ترمذی درباره خاتم ولایت و اینکه چه کسی استحقاق آن را دارد، بیان می دارد که " الختم ختمان ختم یختم الله به الولاية و ختم یختم الله به الولاية المحمديه فاما ختم الولاية علی الاطلاق فهو عیسی " (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۴۹۰). ابن عربی در اینجا ختم را به دو گونه تقسیم نموده است ختم ولایت محمدی که در جای خود مفصل بحث می گردد و ختم ولایت اطلاق عیسوی. ابن عربی اینجا از ولایت عیسی (ع) تعبیر به مطلقه می کند، اما در چند سطر بعد در توضیح و شرح آن صراحتاً می گوید " و اما ختم الولاية العامه الذی لا یوجد بعده ولی فهو عیسی علیه السلام " و شاید یکی از علل برداشت های چندگانه از کلام ابن عربی همین تعابیر ظاهراً متفاوت او باشد.

شاید اشکال شود اینکه ابن عربی در مورد عیسی تأکید می‌کند بعد از او ولی‌ای یافت نمی‌شود دلیل بر ولایت مطلقه اوست. در پاسخ می‌توان از کلام ابن عربی شاهی ذکر کرد که در مورد خاتم ولایت محمدی نیز همین معنا ذکر شده است.

در همین فقره فتوحات در تبیین ویژگی‌های خاتم ولایت محمدی - که در جای خود بدان می‌پردازیم - می‌گوید: "کما ان الله ختم بمحمد صلی الله علیه و سلم نبوة الشرايع كذلك ختم الله بالختم المحمدی الولاية التي تحصل من الورث المحمدی لا التي تحصل من سائر الانبياء فان من الاولياء من يرث ابراهيم و موسى و عيسى فهؤلاء يوجدون بعد هذا الختم المحمدی و بعده فلا يوجد ولی علی قلب محمد صلی الله علیه و سلم هذا معنی خاتم الولاية المحمدية" (ابن عربی، ج ۲ ص ۴۹۰) در این عبارت ابن عربی اشاره می‌کند که بعد از خاتم ولایت محمدی ولی‌ای که بر قلب رسول باشد و صاحب ارث نبوی باشد یافت نمی‌شود. پس این امکان می‌تواند محقق شود که بعد از عیسی ولی‌ای یافت شود لکن این ولی‌ای صاحب ارث عیسوی نیست. ضمن اینکه پیش از این بیان شد که ختمیت عیسی و سایرین مختوم به ختم محمدی است. البته این نحوه استدلال آشتیانی، مبنی بر پذیرش تلویحی ختمیت ولایت عامه حضرت عیسی (ع)، از باب مماشات با مدعیان آن است. چرا که در واقع و حقیقت امر، ایشان قائل اند که عیسی (ع) از این جهان رحلت نموده و به دنیای دیگر پیوسته است. «قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ^۱» توفی عبارت از موت است و عروج به آسمان دلالت بر موت دارد. اینکه عیسی (ع) به آسمان عروج نموده، شاهی بر پایان یافتن دوران نبوت و ولایت اوست. چرا که مراد از آسمان، آسمان برزخی است که بدون موت، عروج به آن محقق نمی‌شود. ایشان روایات دال بر ظهور عیسی را نیز به ایام رجعت مرتبط می‌دانند که ظهوری مثالی است. (آشتیانی، ۱۳۸۰، پاورقی ۹۱۶) و در جایی دیگر ضمن بیان اینکه روایات مرتبط با ظهور عیسی (ع) از متواترات نیست، می‌افزاید: اگر بعد از موت آن پیامبر به بدن دنیوی بازگردد، همان تناسخ است و بطلان آن آشکار. رجوع و بازگشت به بدن در آخرت نیز معاد است. البته

۱. آل عمران: ۵۵.

امکان تجسم به صورت مثالی و ظهور در عالم ماده وجود دارد، لکن دلیل قطعی بر ظهورش نداریم. (آشتیانی، ۱۳۷۵، ص ۲۸۶)

وی کلام قیصری را که ختم ولایت مطلقه را حمل بر عیسی (ع) می‌کند نمی‌پذیرد و آن را متعصبانه و متعارض با سخن خود ابن‌عربی می‌بیند. او معتقد است که عیسی (ع) را بسیاری از عرفای اهل سنت علم نموده‌اند، تا خلافت مطلقه را از ائمه هدی بگیرند. و گر نه بر ختمیت ولایت عیسی نه دلیل محکم عقلی داریم و نه دلیل قطعی نقلی. در حالی که بر ختمیت ولایی رسول و آل طاهرینش هم دلایل متعدد عقلی داریم و هم شواهد بسیار نقلی.

۹. ولایت امیرالمومنین (ع)

قرابت در میان اهل تحقیق به دو صورت مطرح می‌شود؛ یکی قرابت "ظاهری و صوری" و دیگر قرابت "معنوی و باطنی". نسبت به حضرت رسول اکرم عوام از سادات نبوی و فاطمی دارای قرابت ظاهری و صوری‌اند. آنها که معارف الهی را از وجود نورانی حضرت ختمی‌اخذ نموده‌اند، از قرابت معنوی برخوردارند.

حال کسی که به هر دو نسبت مزین باشد و هم از قرابت ظاهری و هم قرابت معنوی نسبت به مقام منبع نبی مکرم برخوردار باشد، اولی به افتخار آل‌البیت بودن و اهل بیت شدن است. در حالی که داعیه‌داران ظاهری خلافت بی‌بهره از هر دو نسبت بودند.

آشتیانی متذکر می‌شود که بسیاری از شارحان فصوص در شرح دیباچه خطبه کتاب، در تبیین معنای آل محمد (ص) بر این معنا تأکید دارند. "وآله، اهل و اقاربه. والقرباة اما ان یکون صورة فقط، او معنی فقط، او صورة و معنی. و من صحت نسبته الی رسول الله صورة و معنای، هو الخلیفة والامام القائم مقامه". (آشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۵-۱۶۶)

همان‌گونه که فرزندان بسیاری از پیامبران به مقام نبوت و امامت نائل شده علی (ع) و افراد خاصی از سلاله او، به واسطه دارا بودن شرائط ولایت، وارثان مقامات حضرت سیدالمرسلین هستند. و حقیقت ولایت آنها به حسب نحوه تعیین آنان در عرصه علم و مقام موهوبی است.

رسول اکرم امیرالمومنین را حامل لواء خود که لواء حمد است میخوانند. در تبیین این حدیث و روایات مشابه آشتیانی متذکر می‌شود که حقیقت این لواء که بندگان در قیامت از سایه آن بهره‌مندند رحمت عامه حقیقت ختمی‌است که از مشکات علوی شامل حال بندگان

می‌گردد و حقیقت ولایت مصطفوی از مسیر ولایت مرتضوی جریان می‌یابد و لواء حمد که حامل آن علی (ع) است جامع همه نیکی‌ها است و همه کمالات ساری در عالم رقیقه ولایت امیرالمومنین است که هیچ کس استعداد حمل آن را ندارد. ایشان با استناد به عبارات محیی‌الدین درباره مقامات مولی‌الموحدين به اثبات ولایت مطلقه علوی می‌پردازد.

ابن عربی در فتوحات می‌گوید:

" فلما اراد الله وجود العالم و بدئه على حد ما علمه بعلمه بنفسه، انفعَلَ من تلک الاراده المقدسه بضرب تجل من تجلیات التنزیه الی الحقیقه الکلیه، حقیقه تسمى الهباء. و هذا اول موجود فی العالم و قد ذکره علی بن ابیطالب. ثم انه تجلی بنوره الی ذلک الهباء... فقبل منه تعالی کل شی فی ذلک الهباء. فلم یکن اقرب الیه فی ذلک الهباء، الا حقیقه محمد(ص)، المسماه بالعقل، فکان مبتدء العالم باسره. و اول ظاهر فی الوجود فکان وجود من ذلک النور، و اقرب الناس الیه علی بن ابیطالب(ع) امام العالم و سر الانبیاء اجمعین". (ابن عربی، ۱۲۹۶ باب سادس جزء اول، ص ۱۳۱ - ۱۳۲)

از منظر آشتیانی از این عبارت ابن عربی هم استفاده می‌شود که علی (ع) اشرف خلایق بعد از حضرت خاتم است و هم اینکه سر و باطن پیامبران الهی است و انبیا ظهور وجود اویند و حقیقت کلیه ولایتش متجلی در مظاهر خلقت و عوالم وجودی مسخر اراده اویند. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۷۲۲)

ایشان با رد ادعای قیصری مبنی بر تعلق خاتمیت مطلقه به عیسی (ع) اعلام می‌دارد ابن عربی تصریح نموده که ختمیت مطلق اختصاص به سرالانبیا و امام‌العالم (ع) دارد و آشتیانی جمله مشهور خود را نیز در همین موضع ابراز می‌دارد که اگر در کلام شیخ تناقضاتی هم دیده شود " یجب علینا إرجاع المتشابهات فی کلام شیخ (رض) إلی المحکمات من کلامه". (همو، ۱۳۷۵، پاورقی ۴۶۴)

۱۰. مقایسه ولایت حضرت علی(ع) و حضرت مسیح(ع)

ملاک و معیار برتری و شرف نزد اولیاء و انبیای الهی گستره دایره ولایت ایشان است که جهت حقی است. حتی در میان پیامبران آنان که درجه ولایتشان کامل تر باشد مرتبه‌شان والاتر است. اگر یکی از اولیا الهی تابع و متحد با نفس پیامبری باشد که اشرف انبیاست، به علت

چنین قرابتی ممکن است از انبیای سابق افضل باشد. بلکه به تصریح آشتیانی امکان دارد یکی از اولیاء الهی مبدأ ظهور و پیدایش و تحقق بسیاری از پیامبران باشد. (همو، ۱۳۸۰، ص ۹۰۷)

وی این عقیده را که فتح باب ولایت و ختم آن باید به نبی مبعوث باشد از ابن عربی نمی پذیرد و آن را از مجعولات شیخ می شمارد و خاطر نشان می کند که هیچ یک از پیامبران قبل از خاتم و اولیاء ایشان ولایتشان ازلی نیست، در حالی که مقام نبوت و ولایت حضرت ختمی مدار و حضرت ولایت مدار ازلی و ابدی است. "کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین" و "کنت مع الانبیاء سرّاً و مع محمد جهرّاً" و "أنا و علی من نور واحد". (همان) لذا مقام خاتم الاولیاء از آن کسی است که به حسب باطن ولایت عین حقیقت محمدیه باشد و ولایتش همچون نبوت حضرت رسول ازلی باشد. خاتم اولیاء این ظرفیت را دارد که علت ظهور انبیا باشد و انبیا حق را از مشکات او نظاره کنند.

در هر زمان پیغمبری، بر خلق کردی رهبری
 بر اولیاء تو مهتری مردان سلامت می کنند
 با انبیا بودی به سر، در اولیایی مستتر
 ای مقتدای مقتدر، مردان سلامت می کنند
 نوح و خلیل الله تویی، عیسی روح الله تویی
 از سر حق آگه تویی، مردان سلامت می کنند

آشتیانی معتقد است قرآن که مشتمل بر علوم و معارف و احوال حضرت خاتم است، قبل از ظهور به صورت حروف و کلمات و الفاظ، از مقام باطن ختم رسالت به باطن ختم ولایت نازل می شود و حقیقت خاتم الاولیاء واسطه نزول آن به فرشته حامل وحی است که پس از آن به وجود عنصری پیامبر اعظم ابلاغ می شود. (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۷۱-۱۷۲)

لذا از امیرالمؤمنین به معلم جبرئیل تعبیر نموده اند و از این جهت است که فرمود من رایحه وحی و آیات نازل بر مقام رسالت را قبل از نزول استشمام می کنم.

با این علو درجه مقام امیرالمؤمنین دیگر جایی برای سبقت ولایت جناب مسیح (ع) بر حضرتش باقی نمی ماند و بنابراین از منظر آشتیانی رای شیخ در پاره ای مواضع که بعضاً ولایت عیسوی را افضل می پندارد مردود بوده و با صریح عبارات خودش در تناقض است.

شیخ درباره عیسی بن مریم در فتوحات می گوید:

الا إن ختم الأولياء رسول
هو الروح و ابن الروح والام مریم
و ليس له في العالمين عدیل
و هذا مقام ما اليه سبیل
(ابن عربی، فتوحات، ج ۴، باب ۵۷۷، ص ۱۹۵)

در معرفی ولایت امیرالمومنین بیان شد که شیخ حضرت را " امام العالم و سرالانبياء اجمعين " توصیف می کند. حال کسی که سر همه انبیاء و امام العالم باشد چگونه امکان دارد در ولایت از عیسی (ع) نازل باشد، در حالی که ولایت عیسی (ع) عامه و ولایت عترت طاهرین مطلقه است. (همو، ۱۳۸۰، ص ۹۱۳)

آقا محمدرضا قمشه‌ای با توجه به این عبارات ابن عربی به سه دلیل اثبات می کند که خاتم ولایت مطلقه حضرت علی بن ابیطالب (ع) است و نه حضرت مسیح.

اول اینکه شیخ تصریح دارد علی (ع) اقرب ناس به رسول الله است. با توجه به اینکه ولایت حضرت خاتم مبنا و محور است و با توجه به اینکه حضرت مرتضی علی همه جهات قرابت را داراست، بدیهی است که شایسته تر به مقام ولایت مطلقه است و دیگران تحت لوای اویند. وقتی جبرئیل امین ریزه خوار خوان علم و دانش حقیقت علوی است و متعلم اوست، واضح است آنکه از نفخ جبرئیل پدید آمده یعنی عیسی (ع) داشته‌های خود را مدیون ولایت مولی الموحّدین است.

دوم اینکه به تصریح شیخ امام اول شیعیان، امام العالمین است و عیسی خود از جمله عالمین است و این یعنی قرار گرفتن تحت زعامت وی. و سوم اینکه به گفته ابن عربی، علی (ع) سر و حقیقت وجودی پیامبران است و عیسی (ع) از جمله انبیاست. پس آن امام همام سر حضرت مسیح نبی هم هست و مراد از سر همان حقیقت ولایت است. لذا ولایت مطلقه علوی ساری در ولایت کلیه انبیاء و جاری در سایر ولایت‌های مقید و عامه است و همگی اشعه‌ای از شمس وجود اویند. (قمشه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۱۲۶-۱۲۷)

آشتیانی در تکمیل سخن قمشه‌ای می افزاید با توجه به اینکه جناب مسیح از سلسله کمل پیامبران و جزء عالم وجود است، ناچار نسبت به علی (ع) ماموم است و حق تعالی از ناحیه تجلی به اسم جامع الله در حقیقت علوی، عیسی (ع) را آفریده است و عیسی صورت و ظاهر و علی ملکوت و باطن اشیا است. لذا عین ثابت عیسی و موسی و ابراهیم و نوح و سایر پیامبران

الهی از ابعاض و اجزای حقیقت علوی است و هیچ کدام از پیامبران غیر از خاتم مظهر اسم جامع و ذاتی الله نیستند.

نکته مهمی که آشتیانی به آن اشاره می‌کند، این است که شیخ در این موضع تعیین خلقی ختم انبیاء و اولیاء را بازگو نموده است. این حقیقت هبائیه مذکور فیض مقدس نام دارد. مراد از فیض مقدس همان حقیقت محمدیه در قوس نزول است. در حالی که در قوس صعود منزلت از این هم بالاتر است و آن فیض اقدس و تعیین اول است که این حقایق نورانی بدانجا نیز بار یافته‌اند. در حالی که حضرت مسیح در مرتبه روحیه قرار دارد و حصول به مقام واحدیت و تعیین ثانی‌اش به صورت حال است و نه مقام. (آشتیانی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰)

ولایت حضرت صاحب الزمان (عج)

در مباحث قبل ثابت شد که ولایت مطلقه الهی و ختم آن متعلق به انوار طاهرین و اولیاء معصومین است. بر این اساس خاتم ولایت مطلقه به لحاظ رتبه حضرت امیرالمؤمنین و به لحاظ زمان متجلی در وجود نورانی حضرت امام مهدی (عج) است. این نظری است که آشتیانی از میان آرای متعدد اختیار کرده و بارها آن را نقل کرده است.

قمشه ای خاتم ولایت مطلقه را حقیقت محمدیه می‌داند که بعد از خلع لباس نبوت و پوشش کسای ولایت به صورت وصیی از اوصیای معصوم ظاهر گشته است که هم می‌تواند مولا علی (ع) باشد و هم یکی از فرزندان گرامی وی. لکن قائم ایشان اولی به این مقام شامخ است، چرا که امامت و ولایت در وی ظهور یافته‌تر است. (قمشه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۱۲۰)

کاشانی در اصطلاحات الصوفیه خاتم ولایت را این‌گونه معرفی می‌کند:

" خاتم الولاية؛ هو الذی یبلغ به صلاح الدنيا و الاخره نهاية الكمال و یختل بموته نظام العالم و هو المهدی الموعود فی آخر الزمان ". (کاشانی، ۱۴۱۳، ص ۱۷۸)

ولی که اسمی از اسماء خداوند است، تجلی اولش در حضرت آدم است. اما به تدریج به مقتضای اسم حاکم در انبیاء و اولیاء یکی بعد از دیگری ظهور می‌یابد. این ظهورات به صورت ولایت مطلقه به حضرت خاتم المرسلین می‌رسد و در حضرت سیدالوصیین تجلی می‌یابد و بعد از تجلی در ائمه هدی به حضرت صاحب‌الامر ختم می‌شود. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۹۰۶)

آشتیانی بین حقیقت ولایت مطلقه علوی و مهدوی منافاتی نمی‌بیند و تأکید می‌کند که

این انوار مقدسه به حسب باطن و اصل ذات، اتحاد وجودی دارند و اختلافشان به ظهورات متعدد است. به عبارتی دیگر اینکه در روایات معصومین آمده است " اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا محمد " (مجلسی، ج ۲۶ ص ۱۶) اشتراک در لفظ مراد نیست، بلکه منظور این است که همان حقیقت ظهور یافته در حضرت محمد مصطفی (ص) در سایر اوصیاء وی نیز متجلی است. و همان ختمیتی که بر آن برگزیده الهی اطلاق می‌شود، اطلاقش به هر یک از این بزرگواران رواست اما خاتم ایشان اولی به این منصب است. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۹۰۱) ابن عربی در آثار خود پیرامون امام مهدی (ع) و ولایتش سخنان ارزشمندی دارد. هر چند که احتمال تحریف سخنان وی در این موضوع بعید نیست لکن همین بیانات به جای مانده گواه اعتقاد ژرف وی به ولایت حضرتش می‌باشد. وی در فتوحات می‌گوید:

الاِنَّ خَتمَ الاولیاء شهِید
هو السَّید المهدی من آل احمد
هو الصَّارم الهندی حین تبید
هو الوابل الوسمی حین یجود

(ابن عربی، بی تا، ج ۳، باب ۳۶۶، ص ۳۲۷-۳۲۸)

شیخ، مهدی موعود (ع) را امام عالمیان خطاب نموده و (ال) العالمین افاده عموم و شمول می‌کند. همچنانکه قمشه‌ای نیز اشاره دارد، روح از جمله عالمین است. پس حضرت حجت (ع)، امام عیسی بن مریم (ع) که روح الله است، می‌باشد. اگر عالمین را به کسر لام بخوانیم یعنی جهان غیب و شهود و ظاهر و باطن، در این صورت نیز حضرت مسیح را در بر می‌گیرد. او حسنه‌ای از حسنات قائم بوده و دشمنانش را به مصداق «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» از بین می‌برد. (قمشه ای، ۱۳۷۸، ص ۱۲۲-۱۲۳)

شیخ خاطر نشان می‌کند که علاوه بر اینکه باطناً خوشه‌چین خرمن پرفیض اوست، در ظاهر نیز موفق به مشاهده جمال و صورت قطب عالم امکان گردیده است. "اما ختم ولایت محمدی؛ آن برای مردی از عرب می‌باشد که اصلاً و یثلاً اکرم این قوم است و امروز در زمان

ما موجود است. در سال ۵۹۵ وی را شناختم و نشانه‌اش را که حق از دیده بندگان پنهان نموده در شهر فاس مشاهده کردم. (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۴۹)

البته پس از نقل این جملات و تأکید بر اصالت او حاضر بودن وی در روزگار فعلی و اینکه به زیارتش نایل آمده با کمال تعجب در جای دیگر خاتم ولایت خاصه را مهدی معروف به منتظر نمی‌داند و بر ابهام کلام خود دامن می‌زند، با این استدلال غریب که مهدی از سلاله و عترت پیامبر است و سلاله حسی بودن در ختمیت معتبر نیست. (همان، ص ۵۰)

آشتیانی در نقد این کلام شیخ خاطر نشان می‌کند که مهدی موعود ائمه ناس خلقاً و خلقاً به حضرت رسول است و به واسطه او ولایت کامل می‌شود و قیامت قائم می‌گردد. چون او از ولایت مختص به حقیقت محمدیه که مظهریت تجلی ذاتی را داراست بهره‌مند است در حالی که عیسی از ارث احمدی نصیبی ندارد. (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۹۲۲)

آشتیانی در تبیین ویژگی‌های خاص خاتم ولایت خاصه و مطلقه خاطر نشان می‌کند که مقام "برزخیت اولی" که واسطه بین مقام ذات و غیب‌الغیوب و مقام الوهیت است از مقامات خاتم ولایت خاصه می‌باشد که به لحاظ رتبه در وجود حضرت امیر (ع) و به لحاظ زمان در مشکات حضرت قائم ظاهر می‌گردد. از این منصب به "مقام محمود" یا "مقام او ادنی" نیز تعبیر شده است. بر این معنا صدرالدین قونوی در تفسیر الفاتحه تأکید نموده و تصریح کرده است که حضرت مهدی خلیفه‌الله و صاحب ولایت مطلقه موروثه از خاتم‌الانبیاء و متحقق به مقام برزخیت مختص رسول‌الله است و عیسی (ع) از "برزخیت کبری" و "مقام او ادنی" بی‌نصیب است. قونوی معتقد است خداوند خاتمیت خلافت ظاهری را در مهدی (عج) و خاتمیت مطلقه را در عیسی (ع) و خاتمیت ولایت محمدی را در کسی قرار داده که واجد مقام برزخیت ثابت میان ذات و الوهیت است. (همو، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰)

آشتیانی در تحلیل سخنان قونوی ضمن بازگرداندن خلافت مطلقه عیسوی به خلافت عامه و اینکه حضرت مسیح وارث خلافت عامه انبیای پیش از خود است، متذکر می‌شود، مراد از ختم خلافت ظاهری آن است که خاتمیت او به نص نبوی ثابت شده است. "ان الله خلیفه یملا الارض قسطاً و عدلاً...". اما این بدان معنا نیست که خلافت مهدی (ع) صرفاً ظاهری است، چرا که وی جامع خلافت ظاهری و باطنی است. این استدلال خود قونوی است که ضمن مقایسه خلافت حضرت مهدی با هارون و دیگران اعلام می‌دارد که اولاً خلافت

حضرت مهدی بی واسطه است و خلافت هارون با واسطه.

ثانیاً پیامبر اکرم خلافت او را به خود اضافه نکرده بلکه او را خلفه الله نامیده و فرموده است: "اذا رایتم رایات السود تقبل من ارض خراسان فاتوها ولو جثوا فان فیها خلفه الله المهدیین" یعنی هنگامی که بیرق‌های سیاه را مشاهده کردید که از طرف خراسان می‌آید به سوی آنها روید اگر چه با زانو (افتان و خیزان) راه روید، چون در آن خلیفه الهی مهدی است سپس فرمود: زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که از جور و ستم لبریز شده بود (علامه اربلی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۷۴). و ثالثاً خلافت او دارای عمومیت و شمولی است که در سایرین از آن خبری نیست. (قنوی، ۱۳۷۱، ص ۳۰۲-۳۰۳)

ابن عربی در باب ۳۶۶ به توصیف حضرت مهدی پرداخته و ویژگی‌های وزراء او را نیز بیان می‌کند. در ابتدای این باب چنین می‌گوید: "اعلم ایدنا الله ان الله خلیفه یخرج و قد امتلات الارض جوراً و ظلماً فیملوها قسطاً و عدلاً لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلک الیوم حتی ینزل علی هذا الخلیفه من عتره رسول الله صلی الله علیه و سلم من ولد فاطمة یواطئ اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و سلم جده الحسین بن علی بن ابی طالب بیابح بین الرکن و المقام". (ابن عربی، بی تا، ج ۳، ص ۳۲۷)

سپس به وصف خصوصیات آن امام همام می‌پردازد به گونه‌ای که از یک عارف شیعی انتظارش می‌رود و این ادعای آشتیانی را که اگرچه ظاهراً حنفی مسلک می‌باشد اما باطناً علوی المشهد است را تقویت می‌کند. حسن ختام مباحث این قسمت اشعاری زیباست که شیخ تلمیحاً بیان می‌دارد که سلام مرا به مهدی به عنوان خاتم ولایت مطلقه برسان:

اذا دار الزمان علی حروف بیسم الله فالمهدی قاما
و یظهر بالحطیم عقیب صوم الا فاقراه من عندی السلاما
(قمشه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۱۴۱)

۱۱. تحلیل شخصیت علمی ابن عربی و نقد خاتمیت او

بحث ولایت و ختم آن در آثار ابن عربی جزء جنجالی‌ترین و پر حاشیه‌ترین مباحث اوست. از سویی اضطراب‌ها و تشویش‌هایی در کلام وی دیده می‌شود و توجیحات عده‌ای از عرفا چندان مقبول به نظر نمی‌رسد و از سوی دیگر شائبه تحریف سخنانش به دست مغرضان

متعصب ما را از داوری صحیح باز می‌دارد. احتمال دستبرد در آثار شیخ به گونه‌ای است که ما را در توجیه لغزش‌های احتمالی شیخ مجاز می‌کند. این امکان وجود دارد که در طول تاریخ عده‌ای فرصت طلب نوشته‌های شیخ را به نفع جریان خاصی تغییر داده یا حذف و اضافه کرده باشند. آشتیانی نیز این ادعا را می‌پذیرد و بیان می‌کند که در نسخی از فتوحات که ۴۰۰ یا ۵۰۰ سال قبل در مصر یا ترکیه نوشته شده نسب حضرت مهدی را این‌گونه آورده است: "هو من عتره رسول الله من ولد فاطمه، رضی الله عنها و جده الحسین بن علی و والده الحسن العسکری..." (آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۹۱۴)

نکته دیگر اینکه فراز و فرود کلام شیخ به گونه‌ای است که نمی‌توان بدون تأمل از کنار آن گذشت. مثلاً در بحث خاتمیت ولایت اگر در جایی از عیسی به‌عنوان خاتم ولایت نام می‌برد در موضع دیگر آن را مختوم به ختم محمدی می‌داند. اگر در مقطعی از افضلیت عیسی می‌گوید، در بخشی دیگر علی (ع) را سرالانبیاء می‌خواند. آشتیانی ضمن پذیرش تلویحی چنین پراکندگی‌هایی، این نکته را گوشزد می‌کند که بایستی متشابهاً کلام شیخ را به محکومات کلامش ارجاع داد. "و یجب علینا ارجاع المتشابهاً فی کلام الشیخ (رض) الی المحکومات" (همو، ۱۳۷۵، ص ۴۶۴)

علاوه بر این، نوعی رمزگونی و ایهام در آثار شیخ نهفته است که ممکن است مراجعین به کتب او را دچار نوعی سردرگمی کند. همچنان که در طول تاریخ عرفان اسلامی بیشترین توصیفات مثبت از وی به‌عمل آمده، شدیدترین انتقادات نیز شامل حال او شده است و این شاید با سبک و سیاق خاص نوشتاری او مرتبط باشد. مثلاً در معرفی اقسام ولایت شیخ به اعتبارات مختلف تعاریف و مصادیق متعدد ذکر می‌کند و عدم توجه به اعتبارات می‌تواند ما را به خطا بیندازد. مثلاً ولایت معصومین به اعتباری می‌تواند مطلقه، و به اعتباری نیز خاصه، یا به اعتباری شمسیه یا قمریه باشد. این بستگی به نوع نگاه محقق و جایگاه بحث دارد. لذا با نگرشی سطحی و شتابزده نمی‌توان افکار او را نقد کرد. (همو، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰)

زندگی در محیط متعصبانه مذهبی آن روزگار و تهمت‌ها و بدگویی‌های معارضین امکان بیان صریح حقایق را از ابن عربی سلب نموده و ناچار کنایه‌آمیز اغراض خود را بیان می‌کرده است. همچنین عدم دسترسی به منابع روایی اصیل اسلامی در وقوع اشتباهات سهوی وی بی‌تأثیر نبوده است. آشتیانی معتقد است که اگر شیخ به روایات اهل بیت در باب اصول عقاید

و اخلاقیات دسترسی داشت فصولی را به بیان حقایق علوی می‌پرداخت. درباره مسلک وی نیز معتقد است اگر چه ظاهراً حنفی مسلک بوده اما باطناً متمایل به اهل بیت بوده است. لذا جمله‌ای از او نقل می‌کند که در رساله سرالمکتوم درباره ولایت می‌فرماید: "الولایه محمدی المحتد و علوی المشهد". البته ایشان همین مقدار ارادتمندی ابن عربی به اهل عصمت را نه به خاطر تأثیرپذیری از شیعه، که به علت وجود روایات مشایخ اهل سنت در کتبشان و همچنین شهود و مکاشفه باطنی در مرتبه تجلیات اسمایی می‌داند. (همو، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰)

شیخ در فتوحات درباره خود چنین ادعا می‌کند:

"انما ختم الولایه دون شک بـورث الهاشمی مع المسیح"

(ابن عربی، بی تا، ج ۱، باب ۴۳، ص ۲۴۴)

آشتیانی این ادعا را که شیخ متحقق به ولایت مطلقه باشد صراحتاً مردود می‌شمارد و ضمن اثبات حریت علمی خود به اشتباه بودن آن رأی می‌دهد. ایشان علی‌رغم تمام ارادتی که نسبت به مقام علمی شیخ نشان می‌دهد ابدأ حاضر نیست ولایت احدی را هم‌سنگ یا نزدیک ولایت اطلاقی اهل بیت عصمت و طهارت قرار دهد و از این رهگذر انصاف علمی خود را زیر پا نهد. لذا بی‌پرده حکم می‌کند که اگر کسی مدعی ختمیت ولایت مقیده محمدی باشد و باطناً خود را تابع ختم ولایت مطلقه بداند و مأخذ علمش همان مأخذ علم اوصیای عالیقدر باشد، باید به مقام عصمت نائل گردد و سهو و اشتباهی در بیان حقایق نداشته باشد و سعه روحی او اجازه اشتباه ندهد.

اما از ابن عربی علی‌رغم عظمتش در میان بزرگان عرفان کلمات متناقض زیادی صادر شده و به خاطر عدم تسلط بر تاریخ و روایات صادره از جانب اولیای دین، برخی اشقیاء را اولیاء می‌پندارد و خلفای جعلی و برخی فاسقین معلوم‌الحال را از اقطاب می‌داند.

حتی آشتیانی خاطر نشان می‌کند که علم به اینکه شیخ خود را خاتم ولایت مقیده می‌داند در خواب حاصل شده است و نه در بیداری و از تأکید زیاد شیخ بر ولایت عیسی به این شدت خبری در روایات و منابع ناب اسلامی گزارش نشده است.

بنابراین اگرچه بعضاً به اقتضای بحث و مباحثات با برخی شارحین مکتب محیی الدین، مسئله ختمیت شیخ را توجیه می‌کند و آن را از اقسام ولایت مقیده زیر سیطره ولایت مطلقه محمدی جای می‌دهد و برای آن دلائلی مطرح می‌کند، لکن به هیچ وجه ادعای ولایت مطلقه

را نمی‌پذیرد. بلکه معتقد است ابن عربی فقط صاحب ولایت معنوی و تصرف در باطن است و جامع صورت و معنا نیست. حتی اگر خود شیخ مدعی باشد که خاتم ولایت خاصه امت محمد است، مراد از امت اولیای غیر از عترت و وارثان مقام محمدی است. پس ولایت او به این معنا ولایت امیه محمدیه است.

ایشان برخی شاگردان شیخ را به خاطر پیروی از شور و احساسات مورد شماتت قرار می‌دهد و این ادعای خاتمیت ولایت مطلق در مورد شیخ را شبیه حرف مجانبین می‌داند و ناممکن میداند که فیض وجود از باطن او به همه اولیاء و انبیاء برسد. (آشتیانی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰)

۱۲. رفع تشویش

آشتیانی به تبع قمشه‌ای می‌کوشد در تحلیل انتقادی نظریه ختم ولایت شیخ، به گونه‌ای منصفانه نظریه را ترسیم و تقریر کند، که هم دغدغه ولایت‌اش مصون بماند و حرمت چهره‌های اصیل ولایت و سرشاخه‌های جریان ولایت محفوظ گردد و دچار انحراف نشود و هم مطابق با مشی ابن عربی تشویش‌های کلامش را حل کند. به عبارتی دیگر هم مطابق با مبانی و هنجارهای نظام عرفانی ابن عربی رفتار کند و سازگار با مبانی او پیش رود به گونه‌ای که موقعیت او خدشه‌دار نشود و هم از اصول خود که یکی ولایت‌مداری و محور قرار دادن اهل بیت و دیگری انصاف علمی است، عدول نکند.

با این پیش‌فرض نوعی تقریر در تقسیم‌بندی و مرزبندی ولایت را بیان می‌کنیم که قمشه‌ای آن را در رساله *الولایه* مطرح نموده است. (قمشه‌ای، ۱۳۷۸، ص ۱۱۱-۱۱۴) و آشتیانی آن را با تقریراتی استادانه بازخوانی کرده است. (همو، ۱۳۸۰، ص ۸۹۴-۸۹۵)

اطلاق اول: در اطلاق اول ولایت ابتدا به عام و خاص تقسیم می‌شود. آنگاه ولایت خاص به نوبه خود به مطلقه و مقیده انقسام می‌یابد. پیش از این گفتیم که طبق این حالت امیرالمؤمنین به لحاظ رتبه و صاحب الزمان به لحاظ زمانی خاتم ولایت مطلقه‌اند و عالمی از امت محمد (ص) می‌تواند خاتم ولایت مقیده باشد مشروط به اینکه تحت لوای محمدی باشد.

اطلاق دوم: در اطلاق دوم گاهی چنین است که به ولایت مطلقه، عامه می‌گویند. چنان‌که ولایت مقیده را خاصه می‌نامند.

با احتساب این دو اطلاق از معنای ولایت و تقسیمات و مصادیق آن می‌توان تا حدودی

اضطرابات کلام شیخ و شارحین را حل نمود. به این صورت که اگر گفته شد امیرالمؤمنین خاتم ولایت مطلقه است مراد اطلاق اول است. چرا که دایره ولایت او وسیع تر از سایر اولیاء محمدی است. این وضعیت در مورد حضرت قائم نیز صادق است و حضرت مهدی به اعتبار احاطه و سریان در اولیاء بعد از خود خاتم ولایت مطلقه است. اما اگر عیسی بن مریم خاتم ولایت مطلقه نامیده شود مراد اطلاق دوم است که معنای عامه می دهد. اگر ائمه معصومین خاتم ولایت مقیده شوند، مراد اطلاق دوم آن است که معنای خاصه می دهد. پس امیرالمؤمنین خاتم ولایت مقیده می شود چون به وجود جزئی مقید به بدن خاص و ظهور به وجود مخصوص عالم ماده حافظ مراتب ولایت حضرت ختمی است و حضرت ولی عصر نیز به اعتبار ظهور در وجود جزئی و شخصی موجود در عالم ماده و زمان مخصوص به ظهور او در عالم امکان خاتم ولایت مقیده است. (همو، ۱۳۸۰، ص ۸۹۴-۸۹۵) حال اگر محیی الدین خاتم ولایت مقیده باشد قطعاً اطلاق اول مراد است و اشکالی نیز پیش نمی آید، چرا که تحت زعامت و ولایت خاص محمدی است. آشتیانی نیز بر این تأکید می کند که ولایت شیخ بایستی تابع ولایت مطلقه وصیی از اوصیای رسول اکرم باشد. (همان، ص ۹۰۱)

قمشه ای پس از تقسیم ولایت خاصه که مختص حقیقت محمدی است به دو نوع مطلقه و مقیده متذکر می شود که برای هر یک از آن دو نیز درجاتی است. "و لکل منهما درجات للمقیده بالعدة و للمطلقه بالشدة" در نهایت درجات ولایت مقیده به عدد و کمیت متعدد می شود، اما درجات ولایت مطلقه شدت پذیر است و به کیفیت متفاوت می شود. پس مراتب ولایت مقیده مانند عدد ممکن است تباین داشته باشد در حالی که مراتب ولایت مطلقه مانند نور اشتداد دارند و در مقوله تشکیک واردند. لذا می شود خاتم ولایت مطلقه به لحاظ رتبه امیرالمؤمنین باشد و به لحاظ زمانی در وجود حضرت ولی عصر ساری باشد. چنان که ممکن است دانشمندی از علمای امت محمد خاتم ولایت مقیده باشد و تعارضی پیش نیاید. (خواجوی، ۱۳۸۳، مقدمه مترجم، ص ۷۱)

نتیجه گیری

گفته شد ولایت مورد بحث همان حقیقت کلی الهی ساری در مراتب عالم است که به انواع مختلفی تقسیم می شود و برای هر یک نیز می توان ختم و خاتمیتی قائل شد. حقیقت

ولایت انقسام‌پذیر نیست و تعدد آن به اعتبارات متعددی است که در تبیین معنای ولایت به کار برده می‌شود. مثلاً ولایت ولی به اعتباری شمسیه و به اعتباری قمریه است. به اعتباری مطلقه و به اعتباری دیگر مقیده است و تکثر آراء و اختلاف نظر در معرفی مصادیق ختم ولایت از منظر ابن‌عربی و اتباع او تا حدی معلول این عامل است.

آشتیانی کوشید این اختلاف‌نظر و اضطرابات را تا حد امکان ریشه‌یابی کند و ضمن پاسداشت روحیه ولایت‌مداری خود و حفظ حرمت اندیشمندانی چون ابن‌عربی، تلاش کند آن را به گونه‌ای ترسیم نماید تا تعارضش با مبانی تشیع که همان مبانی قرآن و عترت است به حداقل برسد. با توجه به اینکه معنای ولایت به قرب برمی‌گردد و با توجه به اینکه حقیقت احمدی ولی به حق و حاکم مطلق در قرب و ولایت است و به علت قرابت خاص خود با حق تعالی و مظهریت اسم الله، جامعیت اسماء را دارد، لذا آشتیانی معتقد است که ظهور اصلی ولایت همان ظهور حقیقت محمدیه است که در هر مرتبه‌ای متناسب با ویژگی‌های آن، متجلی می‌شود.

وی متذکر می‌شود که این تجلی در اولیاء محمدیین به تمام اسماء و صفات است و ائمه هدی همانند حضرت خاتم مظهر تجلی ذاتی حق‌اند در حالی که سایرین مظهر تجلی اسمائی و صفاتی‌اند. اینان متصل به همان منبع و مأخذی هستند که حضرت رسول متعلق بدان است و همگی نور و حقیقتی واحدند که بعد از اتمام دایره نبوت تشریحی، رابطه بشری ولایت حضرت ختمی به اولیای مظهرش انتقال می‌یابد و هیچ‌گاه زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند تا ترتیب مراتب وجودی محفوظ بماند. پس چون ولی از اسامی دائمی حق تعالی است و انقطاعی در آن راه ندارد، لذا ولایت بعد از پیامبر منتقل به وارثان علم او می‌شود و به ایشان نیز خاتمه می‌یابد.

مراد از ختم و خاتمیت در اینجا پایان و انتها و انقطاع نیست، چرا که در این صورت تفاوت اصلی‌اش با نبوت از بین می‌رود؛ بلکه مراد کمال یافتن و واجد شدن است. چون خاتم ولایت جامع مراتب انبیاء و اولیای گذشته است.

به نظر آشتیانی اگرچه حضرت خاتم‌الانبیاء به اعتبار باطن وجود عین اسم اعظم است، اما ظهور اسم اعظم با همه مراتب و شئون که موجب ظهور و تجلی حق تعالی به تمامی اسماء و صفات است از مشکات حضرت خاتم‌الاولیاء میسر است و این مقام اختصاصی اوست. او

واسطه بین انبیاء و حق است و ظهور عقول طولی و عرضی و ملائکه روحانی و جسمانی به واسطه آن حقیقت تابناک است. لذا با این عظمت شأن خاتم الاولیاء، این مقام مختص وجودهایی است که بیشترین تناسب را با حضرت ختمی دارند و چون روایات در اتحاد انفسی حقیقت محمدی و علوی متواتر است آشکار می‌شود که حضرت امیرالمؤمنین مستحق به این مقام منیع است و سایر ائمه نیز به علت اتحاد نوری با آن امام مختص به ولایت محمدی‌اند تا این حقیقت روحانی به قائمشان خاتمه یابد.

وی با رد ختمیت ولایت عیسوی، نزدیکی نبوت ایشان به نبوت حضرت ختمی را دلیل بر اولویت ولایت عیسوی بر علوی نمی‌داند و خاطر نشان می‌کند که به تصریح خود شیخ ختم ولایت شأن کسی است که متحقق به اسم اعظم باشد در حالی که عیسی (ع) اولاً مظهر برخی اسماء است و از مظهریت اسم اعظم که لازمه ختمیت مطلقه است بی‌بهره است و ثانیاً چون جهت روحانیت او بر سایر جهات غلبه دارد از اعتدال و استقامت خاص محمدی بی نصیب است و اسماء تنزیهی بر عین ثابت او رجحان دارد و ثالثاً به مقام صحو ثانی و وجود حقانی علی‌الاطلاق واصل نگردیده است. لذا ولایت عامه غیرمحمدی به وجود ایشان ختم شد و نه ولایت مطلقه محمدی.

آشتیانی ضمن پذیرش پاره‌ای تشویش‌ها در کلام شیخ معتقد است باید متشابهات کلام وی را به محکماتش ارجاع داد. مثلاً اگر چه شیخ بعد از معرفی ولایت عیسی (ع) می‌افزاید که بعد از او ولی‌ای یافت نمی‌شود" و اما ختم الولاية العامه الذی لا یوجد بعده ولی فهو عیسی علیه السلام" لکن این بیان را به آن جمله مشهور خودش ارجاع می‌دهیم که تصریح دارد امیرالمؤمنین "امام العالم و سر الانبیاء اجمعین" است که از محکمات کلام شیخ است و عیسی چون از جمله عالمیان است نسبت به حضرت علی (ع) مأموم است و سر و راز انبیاء الهی و از جمله عیسی در اختیار مولی‌الموحدین است.

از طرفی شیخ بعد از معرفی ولایت محمدی نیز همین تعبیر را به کار می‌برد "و بعده فلا یوجد ولی علی قلب محمد صلی الله علیه و سلم". پس این امکان می‌تواند محقق شود که بعد از عیسی ولی‌ای یافت شود که صاحب ارث عیسوی نیست، بلکه صاحب میراث محمدی است. البته این نحوه استدلال آشتیانی از باب مماشات با مدعیان و مبتنی بر پذیرش تلویحی ولایت عیسی است. در حالی که وی باطناً معتقد است اولاً عیسی از این عالم رخت بسته و

توفی یافته و ثانیاً در منابع روایی اسلامی این همه تأکید بر ولایت عیسی وجود ندارد. از منظر ایشان اگر یکی از اولیاء، تابع و متحد با پیامبری باشد که اشرف انبیاست، به علت چنین قرابتی ممکن است از انبیای سابق افضل باشد. بلکه این امکان وجود دارد که ولیّ زمانی بر بسیاری از پیامبران غیر عصر و زمان خود رجحان داشته باشد. بلکه ممکن است یکی از اولیاء الهی مبدأ ظهور و پیدایش بسیاری از رسل باشد. لذا اینکه فتح باب ولایت و ختم آن باید به نبی مبعوث باشد را از شیخ نمی‌پذیرد. (و آن را از مجعولات ابن عربی می‌شمارد).

آشتیانی معتقد است ختمیت ولایت مقیده شأن کسی است که به مقام عصمت نائل آید و این مقام با بعضی از گفتار شیخ سازگار نیست. چرا که اولاً از شیخ کلمات متناقض و اشتباه صادر شده و ثانیاً علم شیخ به اینکه خاتم ولایت باشد در خواب حاصل شده است و نه در بیداری. لذا ولایت مقیده شیخ را تنها در صورتی که تحت سیطره ولایت مطلقه محمدی باشد جایز می‌داند. و در جایی شیخ را باطناً متمایل به اهل بیت می‌داند و معتقد است عواملی چون زندگی در محیط متعصبانه و عدم دسترسی به کتب روایی ناب اسلامی مانع بیان حقایق علوی از طرف وی شده است. بنابراین سبقت و رجحان ولایت اهل بیت بر سایرین از نظر آشتیانی مسلم است و بین ولایت هیچ‌کدام از آن انوار نورانی منافاتی نمی‌بیند و تأکید می‌کند که به حسب باطن و اصل ذات، اتحاد وجودی دارند و اینکه در روایات از قولشان آورده شده "اولنا محمد و اوسطنا محمد و آخرنا محمد و کلنا محمد" اشتراک به لفظ نیست، بلکه منظور همان حقیقت ظهور یافته در حضرت محمد (ص) است که در سایر اوصیا نیز متجلی است و همان ختمیتی که بر حضرت ختمی اطلاق می‌شود بر هر یک از این معصومین رواست لکن خاتمشان و قائمشان به اقتضای شرایط اولی به این مقام است.

ایشان در معرفی ولایت حضرت مهدی موعود (عج) خاطر نشان می‌کند که اولاً ولایت ایشان بی‌واسطه است چون در روایات وی را خلفه‌الله نامیده‌اند و ثانیاً خلافت و ولایت او دارای عمومیت و شمولی است که در سایرین از آن خبری نیست.

آشتیانی به تبع قمشه‌ای برای زدودن تشویش‌های کلام شیخ دو نوع اطلاق را در تقسیم بندی ولایت لحاظ می‌کند که به مدد آن می‌توان تعارضات را حل نمود. در اطلاق اول ولایت ابتدا به عام و خاص تقسیم می‌شود. آنگاه ولایت خاص به نوبه خود به مطلقه و مقیده انقسام می‌یابد. ولایت مطلقه متعلق به امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین اوست که همگی نور واحدند و

ولایت مقیده به ولی ای از اولیای امت محمد تعلق دارد. در اطلاق دوم گاهی چنین است که به ولایت مطلقه، عامه می گویند. چنان که ولایت مقیده را خاصه می نامند. با این توضیحات اگر گفته شد امیرالمؤمنین یا حضرت مهدی (عج) خاتم ولایت مطلقه اند مراد اطلاق اول است، چرا که دایره ولایتشان وسیع تر از سایر اولیاء است.

اما اگر عیسی بن مریم خاتم ولایت مطلقه نامیده شود مراد اطلاق دوم است که معنای عامه می دهد. در صورتی که ائمه معصومین خاتم ولایت مقیده شوند مراد اطلاق دوم آن است که معنای خاصه می دهد. حال اگر محیی الدین خاتم ولایت مقیده باشد قطعاً اطلاق اول مراد است و اشکالی نیز پیش نمی آید، چرا که تحت زعامت و ولایت خاص محمدی است.

فهرست منابع

۱. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۶۸، "ختم ولایت در اندیشه ابن عربی"، کیهان اندیشه، ش ۲۶.
۲. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۷۵، شرح فصوص الحکم قیصری، تهران، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۳. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۸۰، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، بوستان کتاب، چاپ پنجم.
۴. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۸۱، رسایل قیصری رومی با حواشی آقا محمد رضا قمشه‌ای، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چاپ دوم.
۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، ج ۱، مطبع حیدریه.
۶. ابن عربی، بی تا، الفتوحات المکیه، بیروت، دار صادر.
۷. ابن عربی، ۱۴۰۰، فصوص الحکم، تعلیقات ابوالعلاء عفیفی، بیروت، دار الکتب العربی.
۸. اربلی، ابی الحسن علی بن عیسی، ۱۳۸۱، کشف الغمه فی معرفه الائم، الجزء الثانی، تعلیق سیدهاشم رسولی، قم، المطبعه علمیه.
۹. جمشیدی، حسن، ۱۳۸۵، در حکمت و معرفت، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
۱۰. جهانگیری، محسن، ۱۳۷۵، محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.

۱۱. خسرو پناه، عبدالحسین، ۱۳۸۵، *شریعه شهود*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
۱۲. خواجه‌جوی، محمد، ۱۳۸۲، *ترجمه فتوحات مکیه ابن عربی باب ۷۳*، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول.
۱۳. خواجه‌جوی، محمد، ۱۳۸۳، *ترجمه فتوحات مکیه ابن عربی باب ۱-۴*، تهران، انتشارات مولی، چاپ دوم.
۱۴. خوارزمی، تاج‌الدین حسین، ۱۳۷۷، *شرح فصوص الحکم*، چاپ اول، تحقیق حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۱۵. قمش‌های، آقا محمد رضا، ۱۳۷۸، *مجموعه آثار حکیم صهبا*، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی و خلیل بهرامی قصرچی، کانون پژوهش، چاپ اول.
۱۶. قونوی، صدرالدین، ۱۳۷۱، *کتاب الفکوک*، مقدمه، تصحیح و ترجمه، محمد خواجه‌جوی، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول.
۱۷. قندوزی حنفی، بی‌تا، *ینابیع الموده*، ترجمه سید مرتضی توسلیان، تهران، چاپخانه بوذرجمهر، ج ۱.
۱۸. کاشانی، عبدالرزاق، ۱۴۱۳، *معجم اصطلاحات الصوفیه*، تحقیق، مقدمه و تعلیق عبدالعال شاهین، مصر، دارالمنار، چاپ اول.
۱۹. گنجینه بزرگ عرفان اسلامی، عرفان نسخه ۲، مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۰. گنجینه روایات نور، جامع الاحادیث نسخه ۲/۵، مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۱. مجلسی، محمد باقر، ۱۳۸۸، *بحار الانوار*، تعلیقات سیدجواد علوی و شیخ محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲۶.
۲۲. ملکی، محمد، ۱۳۸۴، *در امتداد فلسفه و عرفان*، تهران، نشر هستی نما.
۲۳. نسفی، عزیزالدین، ۱۳۷۷، *کتاب الانسان الکامل*، تهران، کتابخانه طهوری.
۲۴. همتی، همایون، ۱۳۷۹، "مقاله نظریه ختم ولایت در عرفان ابن عربی"، کیهان فرهنگی، ش ۱۶۴، ص ۲۸-۳۲.